



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تحلیلی پدیدار شناختی از تاثیر شعر و ادبیات داستانی

اسماعیل یوردشاهیان

تحلیلی پدیدار شناختی از تاثیر شعر و ادبیات داستانی
ایران بر شعر و ادبیات داستانی اروپا (غرب)

خداحافظ ایران، خداحافظ
بگذار تا نتوانم در هایت را بگشایم
تو اندوه پر شکوهی به من داده‌ای
در وطنم از تو شعرها خواهم سرود
خداحافظ ایران - خداحافظ
چرا ماه این چنین بی‌رنگ می‌تابد
(سرگئی یسه نین ۱۹۲۵-۱۸۹۵))

این چند سطر از شعر بلند (نغمه‌های ایرانی) سروده‌ی سرگئی یسه نین، شاعر فقید روسیه، است که نشان از تاثیر فرهنگ و شعر و ادبیات ایران را دارد. اصولاً ادبیات هر ملتی، نظام ساختاری و نشانه‌ای خاص خود را دارد که ابعاد آن در فرهنگ آن تجلی پیدا می‌کند. اما عوامل دیگری چون جوهر و مایه‌های حسی مشترک و هم‌سانی هم وجود دارند، که در شکل‌گیری پدیده‌ها و آثار هنری و ادبی، فراتر از محدوده‌ی فرهنگی رشد نموده و تأثیری فرامتطقه‌ای و قومی و ملی و جغرافیایی داشته‌اند و جهانی عمل می‌کنند. موضوع اصلی این مقاله، شناخت آن بن مایه‌های حسی مشترک و تاثیر آن‌ها در محدوده‌ی ادبیات، به خصوص تاثیر شعر و ادبیات داستانی ایران، بر شعر و ادبیات داستانی غرب و بالعکس است.

در شناخت تاثیر شعر و ادبیات داستانی ایران بر غرب، به خصوص اروپا و بالعکس، ما از لحاظ تاریخی باید چهار دوره را مورد توجه قرار دهیم:

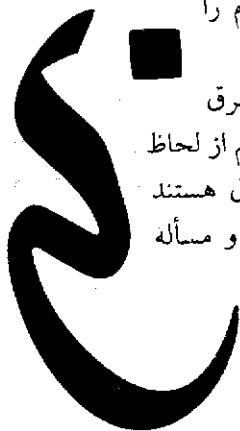
۱. دوره‌ی باستان: همراه است با کوچ‌ها، سکناها و جابه‌جایی جمعیت اقوام مختلف در شرق و غرب، به خصوص در کناره‌های مدیترانه و تغییر تمدن‌ها. در این دوره است که نشانه‌هایی از انتقال اندیشه و فکر، همراه با افسانه و اسطوره‌ها و تاثیر آن‌ها در شکل‌گیری‌ها، روایت حماسی و داستان‌های پهلوانی اسطوره‌ها و افسانه‌ها، به خصوص در یونان و سارد را می‌بینیم. مانند تاثیر افسانه‌ی اولی کومی (Oullicummi) و ایشتر بر افسانه‌ی زئوس و تاثیر عظیم آن بر اساطیر یونان، که توسط گروهی از مردم هیتی انتقال می‌یابد و یا تاثیرپذیری هومر از خنیاگران و سرودخوانان مانایی و آناتولی. که بنا به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران و برابر آخرین تحقیقات گروه تاریخ و ادبیات دانشگاه کمبریج، هومر خود خنیاگری ساززن بوده است. در تصویری که روی یک ظرف فلزی به دست آمده از تمدن مانتاها حک شده است، ساززنی را با سازش نشان می‌دهد. و این ظرف مربوط به دوره‌ای از تاریخ است که هنوز تمدن آتن و یونان شکوفا نشده و کلنی‌های جمعیتی و تمدن انسانی به آن گستردگی در آن نواحی شکل نگرفته است و از این لحاظ مدرک مشخصی است دال بر این که فرهنگ خنیاگری و داستان‌سرایی از ناحیه‌ی شمال غرب ایران بدان منطقه رفته است و هم چنین ده‌ها مورد دیگر را می‌توان مورد اشاره و توجه قرار داد.

۲. دوره‌ی قرون وسطی: که عامل انتقال جنگ‌ها و کوچ‌ها و مبلغین مذهبی و تجاری بوده است. در این دوره با تاثیر داستان‌های پهلوانی و دینی روبه‌رو هستیم که نمونه‌ی آن، نفوذ ادبیات زردشتی و مانوی و تاثیر آن بر ادبیات مسیحی و اروپایی است که بارزترین آن را می‌توان تاثیر داستان سفر ارداویراف به دوزخ و برزخ و بهشت و حوادث آن در شکل‌گیری کمدی الهی دانته الگیری ایتالیا دانست - البته به این نکته نیز باید اشاره کرد که اصولاً زمینه‌ی چنین داستان‌هایی نخستین بار در بین‌النهرین و در میان اقوام سامی شکل گرفته و دیگر اقوام را تحت تاثیر قرار داده است.

۳. دوره‌ی بعد رنسانس: که نگاه عمیق غرب (اروپا) به شرق

است و در این دوران بیش‌ترین تاثیرپذیری از شرق را دارد. هم از لحاظ تجاری و هم از لحاظ فرهنگی. همه به دنبال شناخت شرق هستند و اراده‌ی گسترده‌ای در سطح اروپا بر این امر استوار است و مسأله‌ی خاورشناسی رونق بسیار دارد.

در گذار این دوران است که بسیاری از آثار ادبی ایران مورد توجه و ترجمه قرار می‌گیرد و در میان هر یک از



ملت‌های اروپایی، گستره‌ی خاص خود را می‌یابد که ما نمونه‌ای از آن‌ها را در ترجمه‌ی شاهنامه، رباعیات خیام و غزلیات حافظ در انگلیس، آلمان و سوئد، یا، ترجمه‌ی گلستان سعدی، کلیله و دمنه، انوار سهیلی، سندبادنامه و ویس و رامین گرگانی و بسیاری دیگر از این نوع آثار را در فرانسه و روسیه می‌بینیم. ترجمه‌ی اکثر این آثار از قرن شانزدهم به بعد، توسط جهانگردان، نویسندگان و دانش‌آموختگان مدرسه‌ی زبان‌های قسطنطنیه انجام می‌پذیرد و این امر در تمام قرن‌های ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ ادامه داشته و هنوز هم ادامه دارد.

از راه این ترجمه‌هاست که حکایت‌های گلستان سعدی و انوار سهیلی تاثیر خود را می‌نهند. از جمله می‌توان به کتاب آفتاب و حکایت‌های آن، نوشته‌ی نویسنده‌ی فرانسوی، لافونتن، که تحت تاثیر حکایت‌های گلستان و انوار سهیلی نوشته شده و یا به ترجمه‌ی شاهنامه توسط ژول مول فرانسوی اشاره کرد که تاثیر بسیار زیادی بر فرهنگ و ادبیات داستانی غرب نهاد و بسیاری از شاعران و نویسندگان اروپا، به خصوص فرانسه را، تحت تاثیر قرار داد. از آن جمله ویکتور هوگو یکی از بنیان‌گذاران مکتب رمانتیزم است، که بسیار شیفته‌ی اشعار شاهنامه و دیگر اشعار شاعران و ادبیات داستانی ایران بود، و آن‌ها را جویبار زلالی از نور و احساس می‌دانست و شرفیات را تحت تاثیر همین شیفتگی سروده است و یا دیوان شرقی گوته و ده‌ها اثر دیگر، که متأثر از بن‌مایه‌های حسی شعر و ادبیات و فرهنگ ایران است. اما مهم‌تر از همه، تاثیر داستان تراژیک رستم و سهراب بر ادبیات داستانی (پهلوانی و حماسی) و رمان اروپاست که منجر به پیدایش و آفرینش داستان‌هایی از این نوع در ادبیات داستانی سوئد، روسیه، آلمان و غیره می‌شود. البته شاید کسانی وجود چنین داستان‌های مشابه را برخاسته از زمینه‌ی فکری مشترک و ارتباط انسان با محیط و رخدادهای زندگی و مسائل اجتماعی بدانند- موضوع بحث هم همین است- شاید بتوان چنین زمینه‌های فکری و حسی مشترک را در داستان رویین تنان بی‌مرگ، مانند افسانه زیگفرید قوم ژرمن، آشیل یونان، اسفندیار ایران و مهابهارت هند دید و آن را برخاسته از آرزوی انسان برای بی‌مرگی، که در میان تمامی انسان‌ها مشترک است، شمرد.

اما چون مرگ هست، آن را چاره نیست. پس پهلوانان رویین تن نیز باید بمیرند و مرگ از نقطه و جایی وارد بدن آن‌ها می‌شود. همه‌ی این قهرمانان رویین تن و بی‌مرگ، که در نهایت مرگ‌پذیرند، جغرافیا و کشور و ملت‌های متفاوت و مختلف، اما سرنوشت مشابه دارند. باید توجه نمود که اکثر آن‌ها داستان و زندگی مشابهی ندارند و رخداد داستان در هر کدام متفاوت است.



ولی در مورد داستان رستم و سهراب، این گونه نیست. چرا که شکل‌گیری این داستان، بنا به سازمان اجتماعی، جغرافیایی، سنتی و فرهنگ و قوانین زیست شرقی است که نگاه به گذشته و سنت دارد و برخلاف غرب، که نوجو و تحول طلب است، انسان شرقی ایرانی در پرستش گذشته است. این امر شاید برخاسته از استبداد درونی شده و یا به گونه‌ای نشأت گرفته از سازمان بسته‌ی شرقی باشد. فرزند انسان تازه است، جهان تازه و زندگی تازه می‌خواهد و پدر، جهان و فرهنگ و زندگی کهنه و گذشته است. در غرب به مانند تراژدی ادیب، فرزند پدر را می‌کشد یعنی دنیا و زندگی تازه، دنیا و زندگی کهنه را می‌کشد و در شرق، برعکس، پدر فرزند را می‌کشد. از این لحاظ برای ظهور چنین داستانی مینا و زمینه‌ی فرهنگی وجود دارد و اگر در غرب چنین داستانی هست، باید متأثر از شرق باشد. که نمونه‌ی برجسته آن را در قرن نوزدهم، در داستان خال میخائیل شولوخوف می‌بینیم، که دومین داستان از کتاب گرداب است. این داستان، سرگذشت آتامان، مرد قزاقی است که همراه تعدادی از قزاقان، علیه ارتش سرخ شورش کرده و مشغول جنگ است. وی سال‌ها پیش در حکومت تزار، زن و فرزند نوزادش را تنها گذاشته و ناگزیر به جبهه رفته و اسیر شده و سال‌ها بی‌خبر از زن و فرزندش مانده است، در این مدت، زنش مرده و نمی‌داند بر سر کودک خردسالش چه آمده است، و نیکولکا، پسر او، در این مدت، جوان بی‌باک و جسوری شده و به دلیل رشادت به فرماندهی گروه تعقیب کنندگان باند قزاقان شورشی منصوب شده است و از این رو در یکی از تعقیب و گریزها، پسر و پدر با هم روبه‌رو می‌شوند و آتامان با شوشکه بران پسر را می‌کشد و در هنگام برداشتن دوربین و لباس‌ها و در آوردن چکمه‌ها متوجه نشان مخصوص خانواده‌ی خود، خالی درشت در قوزک پا، می‌شود و در می‌یابد که پسرش را کشته است، پس از شدت ناراحتی و غم خود را می‌کشد.

تم و مایه‌ی اصلی این داستان، همان تم داستان رستم و سهراب است. فقط رخداد آن به دلیل تغییر زمان و مسائل اجتماعی تغییر کرده، حادثه همان است. برخاسته از ضرورت نیاز اجتماعی بسته و شولوخوف با نوشتن این داستان تحت تاثیر شاهنامه، به گونه‌ای اعتراض خود را به حکومت و جامعه اعلام می‌دارد.

۴. دوره‌ی تاثیرگذاری فرهنگ و ادبیات داستانی غرب بر ایران، در اوایل قرن نوزدهم، با ورود هیأت‌ها و گروه‌های مختلف از مردم اروپا و آمریکا به ایران و سفر و تحصیل گروهی از جوانان ایران در اروپا شروع می‌شود، که علاوه بر تاثیر ژرف بر اندیشه، فکر و فرم و نحوه‌ی نوشتار، در ساختار ادبیات داستانی و شعر و دیگر هنرهای ایرانی موجب تحول می‌شود. البته باید تاکید نمایم که این جریان تاثیرگذار،



محصول دگردیسی دوران مدرنیته در ابعاد مختلف در گستره‌ی فرهنگ جهانی است که بر فرهنگ ایران نیز، مثل سایر فرهنگ‌ها تأثیر می‌نهد.

باید در نظر داشته باشیم که رمان (NOVEL)، داستان کوتاه و دیگر ژانرهای ادبی، پدیده‌های نوی دوران مدرن هستند که در صد سال اخیر در ادبیات ایران شکل گرفته‌اند. در ادبیات گذشته‌ی ما، چنین پدیده‌هایی وجود نداشته‌اند و اکثر آثار ادبیات داستانی ما، چه به صورت حماسی و پهلوانی، چه به صورت داستان دینی و تاریخی و یا عاشقانه، بیش‌تر به صورت نظم سروده شده‌اند و یا به شکل حکایت‌های کوتاه و روایت‌های عارفانه؛ که در این موارد می‌توان مثال‌های خیلی گسترده‌ای آورد.

مانند داستان‌های حماسی شاهنامه یا داستان‌های عاشقانه و منظوم خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، ویس و رامین و یا حکایت‌های گلستان، کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه و غیره. وجود این نوع ادبی به چند علت بوده است، که آن‌ها را می‌توان بازتاب تأثیر شرایط اقلیمی، جغرافیایی که موجب کوچ‌ها و تغییر زیستگاه‌ها می‌شدند، و هم چنین شرایط اجتماعی و وجود استبداد شرقی، بی‌سوادی و فقر عمومی و از همه مهم‌تر، ناامنی و جنگ‌ها و گریزها و حملات اقوام مهاجر و مسائل دیگر شمرد. همه‌ی این‌ها موجب شده بود که پدیده‌های ادبی دارای فرم و ساختی منظوم و یا کوتاه و فشرده باشند، که قابلیت حفظ کردن را داشته باشند. چرا که آثار منظوم و حکایت‌های کوتاه، به راحتی به خاطر سپرده می‌شدند و قابل انتقال به غیر و نسل‌های بعدی بودند. اما ورود فرم و پدیده‌های نو به ادبیات، باعث دگرگونی عمیق در شعر و ادبیات داستانی ایران شد و در صد سال اخیر، آثار بزرگی عرضه گردیده که هم‌سان آثار و شاهکارهای ادبی اروپاست؛ از آن جمله می‌توان به بوف کور صادق هدایت، شازده احتجاب گلشیری، کلیدر محمود دولت آبادی و عقل آبی شهرنوش پارس‌پور و در شعر به آثار فروغ فرخ‌زاد، احمد شاملو و دیگر شاعران اشاره کرد. در قرن حاضر کم‌کم این تأثیرپذیری، مبدل

به تأثیرگذاری می‌شود. شعر و ادبیات داستانی ایران، مکان و هویت خود را در جهان می‌یابد. در این امر، تلاش شاعران و نویسندگان و آثار برجسته‌ی آن‌ها و هم چنین کوچ و مهاجرت ایرانیان، موجب معرفی شعر و ادبیات داستانی ایران به اروپا و امریکا شده و بعضی از نویسندگان آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است.

اما عمده عامل بقا و تداوم و تأثیرگذاری شعر و ادبیات داستانی ایرانی، همان بن مایه و پدیده‌ی حسی تأثیرگذار است که در شکل رنگ آوا و تصاویری هماهنگ و منظم و زلال جریان دارد و روح جهان را متاثر می‌سازد. گفتیم تصویر، تصاویر حسی تأثیرگذار و زبانی پویا. راستی مگر نه این است که آینده‌ی شعر و ادبیات داستانی ما به

این عوامل نیاز دارد. ما به شکستن فرم و تغییر زبان گذشته و زبان تازه نیازمندیم، اما در این جهان و در عصر دگرگونی، ما با عوامل تازه‌ای رو به رو هستیم که زبان و ادبیات را تحت تاثیر قرار داده و زبان و نگاه تازه‌ای را در دنیای ارتباط گشوده است. امروز

مسالهی جهانی شدن، دهکده‌ی جهانی و ارتباط و صحبت نزدیک‌تر، تصویرها و رنگ‌ها و آواها را به خدمت گرفته و از طریق اینترنت، زبانی تازه مطرح و معرفی می‌شود. زبانی تازه به نام تصویرهای خطی و رنگی، یا همان تصویر به صورت عام. شما در کامپیوتر ده‌ها پنجره درون یک پنجره می‌کشاید و به ده‌ها برنامه و سایت می‌پردازید. بسیاری از این وضع نگران هستند و می‌گویند فرهنگ تصویر به جای فرهنگ خط می‌نشیند و زمانیت خط با زمانیت تصویر تفاوت بسیار دارد، چرا که

نوشته، آغاز، وسط و پایان دارد و مهم‌تر از همه تاریخ دارد و به ذهن ساختاری تاریخ اندیش می‌دهد، اما تصویر چنین نیست، چشم روی سطح می‌لغزد، بالا، پایین، چپ، راست، و اگر مرکزی و یا آغازی در نظر می‌گیرد، بنا بر اراده‌ی نویسنده، خواننده و یا بیننده است، نه به اجبار تاریخ. بسیاری پایان کتاب را اعلام داشته‌اند، اما تصویر، کتابی با زبانی تازه، حسی و پویا گشوده است. من می‌گویم اتفاقی که در این جهان روی داده، شروع دوران جدید با زبانی جدید و فرهنگی جدید است. ما هرگز زبان خود را از دست نخواهیم داد. ما با مفهوم‌های حسی و ذهنی خود، که اساس زبانمان را تشکیل می‌دهد، به خانواده‌ی جهانی و زبان جهانی خواهیم پیوست. ما در مرحله‌ی

فرو ریزش بسیاری از ارزش‌ها و تعریف‌ها و تغییر الگو و ساختار زندگی هستیم. عصر جدیدی شروع شده، جهان آینده، جهان معناها. مفهوم‌ها، ارزش‌ها و تعریف‌های جدید است. ما نباید نگران تصویرها باشیم. تصویرها در شکل پیشرفته و متکاملشان، همان مفهوم‌های حسی و ذهنی ما هستند که اکنون در هویت واژه ادا می‌شوند. مگر جهان ما تصویر نیست. چشم ما تصویرها را در مفهوم‌های حسی مشخص به مغز می‌دهد و ما آن را دریافت می‌کنیم و می‌فهمیم. اکنون در اثر تحولات دانش و تکنولوژی به مرحله‌ی تازه‌ای رسیده‌ایم، که به آن مرحله‌ی دریافت‌های تازه‌ی حسی- مفهومی می‌گویند، و اکنون دوران سرایش شعر حسی و رمان و داستان حسی است.

به یاد داشته باشیم که خیلی‌ها در شروع قرن بیستم، مرگ ایدئولوژی، پایان تاریخ و روایت بزرگ را اعلام داشته‌اند و در چند دهه‌ی گذشته، سکوت، مرگ مولف و بسا مسائل دیگر به آن‌ها افزوده شده است. اگر روند فرهنگ گذشته هم چنان ادامه می‌داشت، من با آن‌ها موافق بودم، ولی وقتی روند و جریان حرکت تغییر

ادبیات هر ملتی، نظام

ساختاری و نشانه‌ای

خاص خود را دارد که

ابعاد آن در فرهنگ

آن تجلی پیدا می‌کند.

ما هرگز زبان خود

را از دست نخواهیم

داد. ما با مفهوم‌های

حسی و ذهنی خود،

که اساس زبانمان را

تشکیل می‌دهد، به

خانواده‌ی جهانی و

زبان جهانی خواهیم

پیوست.

می‌کند و زبان، اندیشه و ارزش‌ها در فرم و ساختار تازه شکل گرفته و مفهوم‌های ارتباطی تازه عرضه شده، جای می‌گیرند، دیگر بسیاری از واژه‌ها، معناها و کاربرد خود را از دست خواهند داد و به جای آن‌ها لغات و مفهوم‌های تازه در فرم، آوا و نشان‌های تصویری خواهد نشست، ارزش‌هایی تازه، فرهنگ تازه و هنر تازه شکل خواهد گرفت و تاریخ تازه و روایت تازه برای انسان شروع خواهد شد که من آن را دوران تازه‌ی تاریخ حیات انسان می‌دانم، که در آن انسان و تاریخ حیات انسان، مفهوم حسی و حقیقی خود را باز خواهد یافت و به تثبیت آینده خواهد نشست.

اسماعیل یوردشاهیان

۱۳۸۰/۱۲/۲۷

ارومیه- ایران



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی